

مرد

مفهوم منفعت در جامعه بازاری

● آلبرت هیرشمن (۱۹۱۵-۲۰۱۲) اقتصاددان آلمانی‌تبار شناخته‌شده‌ای در حوزه اقتصاد توسعه است. هیرشمن اقتصاددان پیشرویی بود که از حوزه مطالعات اقتصادی فراتر رفت و به عرصه‌های گوناگونی از علوم اجتماعی و روان‌شناسی رفتاری و ارتباط آنها با علم اقتصاد نیز پرداخت. انتشار کتاب او با نام «خروج، اعتراض و وفاداری» در سال ۱۹۷۰ او را به اوج شهرت رساند. در ۱۹۷۷ کتاب «مواهای نفسانی و منافع: استدلال‌های سیاسی به طرفداری از سرمایه‌داری پیش از اوج‌گیری» را منتشر کرد. اخیرا کتاب «جامعه بازار: تفاسیر رقیب» از او به فارسی ترجمه شده است. پس از مرگ هیرشمن کتابی با عنوان «نوشته‌های اساسی هیرشمن» توسط جرمی آدلمن، دوست و همکار او در مؤسسه تحقیقاتی پرینستون منتشر شد. چهار مقاله انتخابی در کتاب حاضر بخش دوم کتاب مذکور هستند. این مقالات بر مبنای دسته‌بندی موضوعی مشخص گرد هم آمده‌اند و همگی آنها به مقولاتی نظیر منفعت و رقابت می‌پردازند. هیرشمن در این مجموعه مقالات ضمن کنکاش در مفهوم منفعت به بررسی تفاسیر رقیب و بعضا متضاد از جامعه بازار می‌پردازد و نشان می‌دهد یک قاعده مسلم برای داشتن یک جامعه بازار و سرمایه‌داری خوب و خوشبختی انسان وجود ندارد و وابستگی به مسیر و تغییرات نهادی مثل داشتن گذشته فئودالی یا نداشتن آن از رهگذر عناصر مختلف می‌تواند جوامع بازاری متفاوتی را با سرانجام خوب یا بد رقم زند.

هیرشمن در مقاله اول کتاب که از مهم‌ترین مقالات حیات فکری اوست، به واکاوی دگرپرسی مفهوم «منفعت» از سده‌های شانزدهم تا سده بیستم و سیر دگرگونی معنایی آن از منظر اندیشه اقتصاد سیاسی می‌پردازد. مواضع راست‌گرایانه با استفاده از این مفهوم از آزادی عمل افسرد در قبال مداخله دولت‌ها دفاع می‌کردند و در مقابل منتقدان، به‌جای اهمیت‌دادن به منفعت شخصی، هدف اجتماعی را تحسین می‌کردند. هدف هیرشمن در این مقاله نشان‌دادن این موضوع بود که مفهوم «منفعت» نه‌تنها با مفهوم «خود» بلکه با نفس ایده «قدرت سیاسی» مرتبط است. قصد او این بود تا نشان دهد که رفاه فردی و کشورداری از ابتدای کار درهم‌تنیده بودند. تکنیک میان انگیزه‌های خودخواهانه از کنش‌های نوع دوستانه، مفهوم «منفعت» را از قدرت تحلیلی عظیم آن تهی ساخت.

مقاله دوم کتاب «تفاسیر رقیب از جامعه بازار»، مقاله مهم دیگری از هیرشمن است که اوایل دهه ۱۹۸۰ نوشته است. در این مقاله او در جست‌وجوی روش‌های چنگ‌اندازی بود که اقتصاددانان درباره سرمایه‌داری می‌اندیشیدند و ازاین‌رو در دهه ۱۹۹۰ طیف روش‌های ممکن را روشن کرد که ممکن بود یک نفر در قالب آنها دربارۀ بازارها و مالکیت بیندیشد که درست به‌منزله نوع مشخصی از راست‌آیینی مرتبط با «بازارهای آزاد» قوت گرفته بود. او در این مقاله مفصل چهار ت را در باب جامعه بازار سرمایه‌داری مطرح می‌کند: تژ «تجارت نرم‌خو»، تژ «خودپرانگري»، تژ «فیود فئودالی» و تژ «استاباودگی آمریکا و نداشتن گذشته فئودالی». این مقاله برای هیرشمن مجالی بود تا استدلال‌های کتاب «مواهای نفسانی و منافع: استدلال‌های سیاسی به طرفداری از سرمایه‌داری پیش از اوج‌گیری» را به نحو مؤثری در مباحثات دوران آغاز نولیبرالیسم و سیاست‌های بازاری رونالد ریگان و مارگارت تاجر به کار گیرد.

سومین مقاله با عنوان «علیه خست: سه روش آسان پیچیده‌سازی بعضی مقولات گفتمان اقتصادی»، سنگ بنای مهمی در چرخش اخیر اقتصاد رفتاری و یک مقاله پیشگام در این حوزه است. ایده اصلی هیرشمن در این مقاله این بود که رویکرد اقتصاد، روایتی به‌شدت ساده‌لوحانه حتی در خصوص فرایندهای اقتصادی بنیادین مثل مصرف و تولید به دست می‌دهد. دست‌کشیدن از این ساده‌سازی‌های افراطی به اقتصاددانان اجازه می‌دهد تا بتوانند به وجود دیگر مضامین قدغن‌شده برای تحلیل اقتصادی یعنی عشق، طمع و خدش‌های نیت اقرار کنند. از این لحاظ هیرشمن در این مقاله اهمیت پل‌زدن بین گسست هیجانات و رفتار را پیش‌بینی کرد که دست‌آورد مهمی در حوزه اقتصاد رفتاری بود. او معتقد است اگر قرار باشد علم اقتصاد بسط یابد، به واژگان یا گفتمان پیچیدتری نیاز دارد.

آخرین مقاله از این مجموعه «سه استفاده از اقتصاد سیاسی در تحلیل اتحاد اروپایی» نام دارد. هیرشمن در این مقاله در فضای پس از جنگ جهانی دوم به طرح موضوعات ظاهرا فراموش‌شده بحران‌های دولت رفاه پرداخته است. موضوعاتی که سال‌ها پیش از آن در کتاب قدرت ملی و ساختار تجارت خارجی دربارۀ آنها بحث کرده بود و مجدداً مورد اقبال اقتصادسیاسی‌دانان بین‌المللی قرار گرفته بود. دریافت درس‌هایی از توسعه و بینش‌هایی از سئوی سه‌گانه «خروج و اعتراض و وفاداری» به هیرشمن کمک کرد تا در این مقاله برای تفکر درباره حکمیتی بالاتر و فراتر از دولت ملی، چارچوب جدیدی برپا کند.

فرهادی پور

جامعه‌بازار
آلبرت هیرشمن
ترجمه:محمدرضا
فرهادی‌پور
ناشر: روزگار نو
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

«مدیریت اجتماعی فراگیر مطلوب»

برگردان غیرمستقیم واژه‌ای است که امروز در سطح جهان در اقتصاد و جامعه و سیاست به نام «حکمرانی خوب» متداول شده است. من از بیخ‌وبخ با این واژه مخالفم چون به نظم بهترین حکمرانان کسانی هستند که اصلا حکمرانی نمی‌کنند. سروششت بشریت به سمتی می‌رود که به حکمران نیازی ندارد و ما باید خودمان بتوانیم خودمان را اداره کنیم. حکمرانی خوب به معنی مدیریت اجتماعی فراگیر مطلوب است، یعنی عالی‌ترین و اصلی‌ترین نهادها، بدنه‌ها و سازوکارهایی که کلیات جامعه را اداره می‌کنند. واژه «حکمرانی خوب» که در سیاست و اقتصاد عمدتا توسط آثارشیست‌های راست‌گرا ساخته شده واژه‌ای جدید است که به جای «دولت» نشسته. بانک جهانی آن را «قدرت مدیریت» تعریف می‌کند اما وقتی به قاره آفریقا می‌رسد برخوردش سختگیرانه می‌شود؛ دولت خوب در آفریقا دولتی است که قدرتمندتر و زورورتر باشد چون آنجا آفریقا سرزمین سیاهان، و یکی از جایگاه‌های حرکت انقلابی است و موسی جمبه و کشتار پاتریس لومومبا یادش نمی‌رود. آنجا هنوز باید سرکوب وجود داشته باشد.

«حکمرانی خوب» با تعبیر دیگری به نام «سرمایه اجتماعی» که اولین‌بار رابرت پاتام مطرح کرد روابط پنهانی دارند. سرمایه اجتماعی یعنی هنجارها و شبکه‌های اجتماعی که در جامعه وجود دارد و قانون‌پذیری و اعتماد را در جامعه‌ها زیاد و تصمیم‌ها را موثرتر می‌کند. نقدی که به سرمایه اجتماعی وارد است این است که کاملا از الگوهای بورژوایی و اقتصاد سرمایه‌داری استفاده می‌کند. در بحث سرمایه اجتماعی فقط بحث نسبت هزینه به سود و از این قبیل مفاهیم مطرح است یعنی آن چیزی که در نهایت بتواند مردم را به نظم موجود

پیوند دهد تا آنها پذیرند شهروندان خوبی باشند؛ از رن‌شدن از چراغ قرمز تا پذیرفتن این فرهنگ و اندیشه که انقلاب همیشه چیز بدی است. این نکته در پس نقطه نظر سرمایه اجتماعی نهفته است. آیا سرمایه اجتماعی در بین مردمی که نسبت به دولت ستمگر یاغی‌اند بالاتر است یا در بین مردمی که تسلیم می‌شوند؟ این نقطه‌نظر از وقتی تقویت شد که در زمان ریاست‌جمهوری بیل کلینتون متوجه شدند سربازان آمریکایی دیگر به جنگ نمی‌روند و دولت زدگی خودشان هستند. حکمرانان از خودشان پرسیدند اینجا یک چیزی کم شده و چرا مردم دیگر با ما نیستند. آن آمریکایی که به جبهه‌های جنگ دوم می‌رفت و جانفشانی می‌کرد تمام شد. رمان «خداحافظ گری کوبر» توضیح می‌دهد که چگونه آن ماتنیسم و روحیه قهرمانی و برتر آمریکایی بعد از جنگ جهانی دوم تمام شد. حملاتی شبیه اینکه «اینجا وطن است» موقعیت خودش را در آمریکا از دست داده و دیگر اعتباری ندارد. ترامپ از بازگشت به شکوه آمریکایی حرف می‌زند چون سرمایه‌داری این را از او می‌خواهد اما آنجا دیگر وطن معنایی ندارد. اگر این‌طور نیست پس چرا سرباز مزدور به منطقه می‌فرستند؟ امروز مردم در کل دنیا هشیار شده‌اند و جنگ را نمی‌خواهند. پاتام و نظریه‌پردازانی که بحث سرمایه اجتماعی را مطرح کردند برای این پا به میدان گذاشتند که بین مردم و تبعیت از دولت پیوندی دوباره برقرار کنند. حکمرانی خوب یعنی اینکه بتوان نیروها را برای حفظ قدرت سرمایه و سلطه به خوبی به کار گرفت چون اگر برای منافع ملت بود که ملت می‌گوید دیگر جنگ نمی‌خواهد، نکته دیگری که در مفهوم حکمرانی خوب قرار دارد دولت سازگار با بازار و از بین بردن نهادهای مستقل از قدرت است. این مضمون پنهانی و مودبانه در مفهوم حکمرانی خوب نهفته است. نظریه حکمرانی خوب می‌خواهد حزب‌ها، سندیکاها، اصناف، تشکل‌ها و ... را مدح قرار دهد.

اجماع اول واشنگتن

نام «اجماع واشنگتن» را شنیده‌اید. جان ویلیامسون در سال ۲۰۰۲ کتابی نوشت و گفت من مسئول اجماع واشنگتن هستم و این نام را من ابداع کرده‌ام ولی از آن پشیمانم. او می‌گوید هرگز فکر نمی‌کردم نظریه حکمرانی خوب من به نولیبرالیسم سیاست تعدیل ساختاری، حذف مسئولیت‌های دولت، نابودی سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری تبدیل شود و تحت عنوان آزادی و بازار آزاد دولت خدمتگزار انحصارهای بزرگ شود. ویلیامسون می‌گوید هدف ما این بود که آمریکای لاتین را نجات دهیم چون بدهی‌هایش زیاد شده بود. نظر فیلد کاسترو در آن زمان این بود که می‌گفت بدهی‌ها را بخشید و دیگر هم با ما معامله نکنید. چون مردم نیستند که به شما بدهکارند، دولت‌ها و سرمایه‌دارها و بانک‌ها از شما وام گرفته‌اند. اگر این طرح قرار بود به نجات مردم بینجامد دیگر نباید در آمریکای لاتین فقر و جوع می‌داشت. همین اتفاق در اندونزی افتاد. سوارتو و خانواده‌اش میلیارد‌ها دلار وام خارجی را

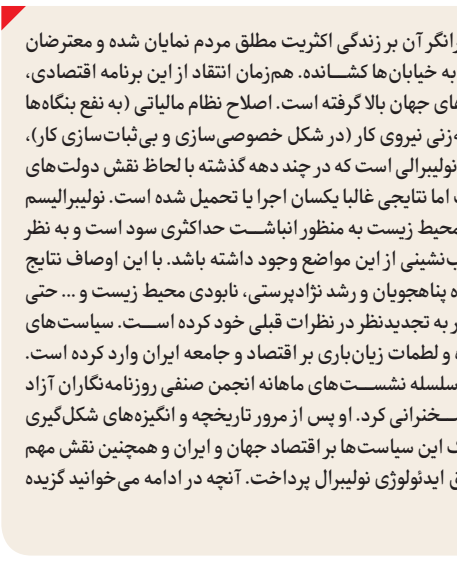
اندیشه

سخنرانی فریبرز رئیس‌دانا درباره مدیریت اجتماعی فراگیر مطلوب و نقش رسانه‌ها

دموکراسی علیه بی‌عدالتی



گروه اندیشه: بعد از چند دهه یکه‌تازی «نولیبرالیسم»، تبعات ویرانگر آن بر زندگی اکثریت مطلق مردم نمایان شده و معترضان زیادی را که زندگی‌شان در حال نابودی است در اقصی نقاط جهان به خیابان‌ها کشانده. هم‌زمان انتقاد از این برنامه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک با شدتی بیشتر از همیشه در دانشگاه‌ها و رسانه‌های جهان بالا گرفته است. اصلاح نظام مالیاتی (به نفع بنگاه‌ها و شرکت‌های اقتصادی ثروتمند)، تشکل‌زدایی و کاهش قدرت چانه‌زنی نیروی کار (در شکل خصوصی‌سازی و بی‌ثبات‌سازی کار)، پول‌گرایی و اشاعه بازار آزاد تا سرحد امکان از جمله رنوس برنامه‌های نولیبرالی است که در چند دهه گذشته با لحاظ نقش دولت‌های محلی و شرایط خاص سیاسی و جغرافیایی، با روش‌هایی متفاوت اما نتایجی غالبا یکسان اجرا یا تحمیل شده است. نولیبرالیسم آخرین شکل سازماندهی اجتماعی سرمایه‌داری در رابطه با کار و محیط زیست به منظور انباشت حداکثری سود است و به نظر نمی‌آید بدون دگرگونی ساختاری، عقلانی‌تی در سرمایه‌داری برای عقب‌نشینی از این مواضع وجود داشته باشد. با این اوصاف نتایج هولناک نولیبرالیسم، از جمله فقر و نابرابری بی‌سابقه، جنگ، پدیده پناهجویان و رشد نژادپرستی، نابودی محیط زیست و ... حتی برخی از خود اقتصاددانان نوکلاسیک را نیز به نگرانی انداخته و وادار به تجدیدنظر در نظرات قبلی خود کرده است. سیاست‌های تعدیل ساختاری از سال ۱۳۶۹ در ایران نیز با جدیت پیگیری شده و لطمات زیان‌باری بر اقتصاد و جامعه ایران وارد کرده است.
چندی پیش فریبرز رئیس‌دانا اقتصاددان، نویسنده و اقتصاددان در سلسله نشست‌های ماهانه انجمن صنفی روزنامه‌نگاران آزاد تهران درباره «مدیریت اجتماعی فراگیر مطلوب و نقش رسانه‌ها» سخنرانی کرد. او پس از مرور تاریخچه و انگیزه‌های شکل‌گیری اجماع اول واشنگتن در بین اقتصاددانان راست‌گرا، به نتایج مهلک این سیاست‌ها بر اقتصاد جهان و ایران و همچنین نقش مهم رسانه‌ها و دانشگاه‌ها به عنوان بازوی اجرایی این برنامه در تعمیق ایدئولوژی نولیبرال پرداخت. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده سخنرانی رئیس‌دانا در این نشست است.



بالا کشیدند. همین شخص علیه دکتر سوکارنو کودتا کرد و یک میلیون کمونیست را کشت. اجماع واشنگتن از دل همین حرف‌ها در آمد. اجماع اول واشنگتن می‌گفت با اعمال «انضباط بودج‌ای» هزینه‌ها باید با درآمد‌ها جور در بیاید. این جمله ظاهرا درست است اما اگر می‌خواهید هزینه‌ها را کم کنید تا با درآمد‌ها جور در بیاید، باید بروید هزینه‌های ارتش و دستگاه‌های امنیتی و هزینه‌های دیگر را کم کنید نه اینکه به لایه‌های محروم فشار وارد کنید. آنها معتقد بودند دولت باید اولویت‌هایش را در هزینه‌بندی عوض کند. هزینه‌هایی که دولت بابت خدمات رفاهی، سوبسید و دستمزدها می‌دهد باید تغییر کند. چنان وجدان کاذب و دروغینی برای مردم درست کردند که تصور شرایطی جز آن مقدور نبود. در حالی که منابعی که در اختیار دولت است متعلق به عموم مردم است. مورد دیگر اصلاح نظام مالیاتی است که آن هم ظاهرا کارآفرینکی به نظر می‌رسد. اما به این معنا بود که دیگر از رده‌های بالایی و سرمایه‌گذاران مالیات تکثیریم یا کمتر بگیریم.

چرا؟ پاسخ می‌دهند «چون آنها انگیزه‌های سرمایه‌گذاری‌شان را از دست می‌دهند و این انگیزه باید به هم بخورد.» سؤال این است که اگر آنها مالیات ندهند پس چه کسی باید مالیات بدهد؟ اگر قرار است «باستی‌هیلز» ساخته شود مالیاتش را باید رفترکرم محله ما بدهد؛ مالیات را باید از گردن کلفت‌ها بگیرید. ویلیامسون می‌گوید اشتباه دیگری که ما مرتکب شدیم آزاد کردن نرخ بهره بود. یعنی هر بانک برای خودش یک نرخ بهره بدهد. در نظام بانکی خودمان، نرخ بهره را تا حد بی‌سابقه‌ای بالا بردند و حدود ۲۸ تا ۳۰ درصد به مردم بهره دادند. طبیعی است وقتی این‌قدر سود بدهید نقدینگی بالا می‌رود. منابع بانکی را هم که به شرکای خودتان و سهامداران بانک وام می‌دهید. آنها هم می‌روند برج و ایران‌ام می‌سازند. نتیجه آزادی نرخ بهره هم این بود که نتیجه‌اش را دیدیم.

مورد دیگری که اجماع واشنگتن مطرح کرد نرخ ارز رقابتی بود. این تنها موردی است که ویلیامسون می‌گوید من از اول هم در مورد آن تردید داشتم و آن موقع هم می‌دانستم که نرخ ارز رقابتی و اینکه در بازار آزاد بگردیم و ارز خرید و فروش کنیم اشتباه است. امروز هم اقتصاددانان راست‌گرای افراطی می‌گویند نرخ ارز را ثابت نگه ندارید. این حرف‌ها چه معنی می‌دهد؟ مگر مردم دارو نمی‌خواهند؟ مورد دیگر آزادسازی تجارت و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است. الان سرمایه‌گذاری آزاد است و می‌تواند به ایران بیاید ولی این اتفاق نمی‌افتد چون آزادی حرکت سرمایه برای جاهایی است که در دروازه‌اش باز است. مورد دیگر خصوصی‌سازی که در از هزار دلار بدهکار است. دلار آمریکا عامل سلطه

و دیکتاتوری پول در سطح جهان است. چرا آن بالا را بر سر معمر قذافی آوردند؟ فرانسه و آمریکا این کار را کردند چون او می‌خواست در معاملات شمال آفریقا دلار و فرانک را کنار بگذارد. چرا پول آمریکایی خودش را مسلط می‌کند؟ چون من و شما با آن پول معامله می‌کنیم. او هر وقت کسری می‌آورد دلار منتشر می‌کند می‌فرستد و به ما تورم تحمیل می‌کند. از ۱۹۷۳ زمان نیکسون این وضعیت پیش آمد. از آن زمان دست ایالات متحده باز شد که دلار منتشر کند. نتیجه اجماع دوم واشنگتن بود. هنوز هم این بحران ریشه‌کن نشده. این بحران مالی نتیجه بازکردن و حبایی‌کردن اقتصاد، انتشار بی‌رویه پول، فساد و آزاد کردن بانک‌ها بود. رئیس‌جمهور ایران دو، سه بار برنامه صدروکود ارائه داده. بروید ببخوانید، آیا در یکی از آنها می‌بینید که از کارگران یا فرایند تولید دفاع کرده باشد؟ تمام دغدغه فقط این است که بانک‌ها را اصلاح کنیم. این تصمیمات در متن توافق واشنگتن موجود است. از تورم ۵۰-۵۵ درصدی کنونی اقتصاد ایران، حدود ۳۰ درصد محصول عملکرد امپریالیست است و ۲۵ درصد محصول اقتصاد داخلی. ۲۵ درصد رقم بالایی است. بله بانک مرکزی توانسته قیمت دلار را کنترل کند ولی دلار را فقط در برک‌ها کنترل کرده نه در بستان اقتصاد. در این برک‌هاست که کسانی می‌خواهند خارج بروند خرید و فروش دلار می‌کنند. ولی به بدنه اصلی اقتصاد که می‌رسیم کمبود دلار موجب گرانی همه کالاهای وارداتی و تکنولوژی و غیره شده. این سیاست‌های غلط به خاطر الهام گرفتن از اجماع اول واشنگتن بوده. من در کتاب «فقر در ایران» محاسبه کرده‌ام که ۳۵درصد جمعیت شهرنشین ایران در

سال ۱۳۸۵ زیر خط فقر مطلق قرار دارند. امروز آن ۳۰درصد به ۵۰ الی ۵۵ درصد رسیده. امسال حداقل دسدمزد یک میلیون وپانصد هزار تومان بود و حالا دارند می‌گویند نمی‌توانیم بیشتر از ۱۵۰۰۰ دلار اضافه کنیم. در حالی که خط فقر برای خانواده ۳۰،۵ نفره در شرایط کنونی ۴۰،۵ تا ۵ میلیون تومان است و اگر این خانواده کمتر از ۵ میلیون تومان درآمد داشته باشد گرسنه می‌ماند.

بعد از جنگ جهانی دوم کینزگرایان به صحنه اقتصاد جهانی آمدند. نظر کینز بر خلاف مکتب شیکاگو این بود که دولت باید در اقتصاد مداخله کند، دولت باید شغل ایجاد کند، و برای خدمات رفاهی سرمایه‌گذاری کند و سیاست‌های مالی را جلو ببرد نه سیاست‌های پولی. او معتقد بود «در بلندمدت همه مرده‌ایم» و در خود کوتاه‌مدت باید زندگی را درست کنیم. بعد نئوکینزگرایی و بعد از آن توافق واشنگتن آمد. هیچ‌کدام از آنها نتوانستند به مأموریتشان ادامه دهند. چون به قدر کافی دموکراتیک نبودند و از لایه‌های پایینی جامعه الهام نگرفتند و کارگران، زحمت‌کنسان و نمایندگان توده‌های مردم در تصمیم‌گیری‌ها حضور نداشتند. آیا در ده دوره مجلس گذشته، که هر یک حدود ۲۰۰ نماینده متوسط ۲۰۰ نماینده حضور داشته، یک نماینده کارگر یا دهقان وجود داشته است؟ در تمام این مراحل با کمال تأسفط مطبوعات از یکسو و دانشگاه‌ها از سوی دیگر، مردم را ناآگاه نگه داشتند و دخل اقتصاد را درآوردند. این مطبوعات کمک کردند تا وضع قبلی که مردم از آن ناراحت بودند، به نفع وضعیت نولیبرالی که بر بنیاد توافق واشنگتن شکل گرفته بود تغییر کند. البته من فراموش نمی‌کنم موقعی که قتل‌های زنجیره‌ای اتفاق افتاد به روزنامه «صبح امروز» زنگ زدم. آقای حجاریان گوشه‌ی تلفن را برداشت. گفتم به داد ما برسید رفقایمان را دارند می‌کشند و او به داد ما برسید. صفحاتی داد و ما در آن ناره نشیم. اینها را فراموش نمی‌کنیم ولی قدردانی از نقاط درخشان تأییدکننده روند موجود فعلی نیست. روند کلی عبارت از این بوده است که مطبوعات سنگری شدند برای تبلیغ مبنی بر اینکه آزادی مساوی است با آزادی سرمایه‌گذاری و حق مساوی است با حق مالکیت. چه کسی می‌گوید مالکیت پدیده مقدسی است. رسانه‌ها بودند که این چنین وجدان دفاع از بازار آزاد را جا انداختند به طوری که مردم به طور غریزی به اشتباه افتادند. مردمی که آلت‌رناتیو رو به جلو ندارند و اعتمادبه‌نفسشان را از دست می‌دهند و تشکل مستقل نمی‌توانند داشته باشند نتیجه‌اش این می‌شود که به گذشته خیالی برمی‌گردند و می‌خواهند از آن الهام بگیرند و تا داریوش و کوروش عقب می‌روند. به مطبوعاتی که آزادی‌ها را محدود می‌کنند و مفهوم درست دموکراسی را به ما نمی‌آموزند نمی‌توان دل خوش کرد. مطبوعات در کنار دانشگاه‌ها رسالت و وظایفی دارند و سنگر دفاع از صلح، رفاه، حقوق برابر زنانه، دفاع از دموکراسی و کنترل قدرت محسوب می‌شوند.

مرد

مقتضیات عقلانیت واهمیت آزادی

● آمارتیا سن استاد فلسفه و اقتصاد دانشگاه هاروارد است که نقشی بسزا در بسط نظریه‌های توسعه انسانی و اقتصاد رفاه داشته است. او خود را در فلسفه وام‌دار جان رالز می‌داند. همچنین متأثر از متفکرانی چون رابرت نوزیک و هیلاری پاتنام و جی‌ای.کوهن و جان سرل و تامس نیگل و کنت ارو است. سن با استفاده از منابع و مضامین جوامع مشرق‌زمین و تجزیه‌وتحلیل آن با جدیدترین یافته‌های دانش و بینش بشری در مغرب‌زمین، آثاری ماندگار از خود بر جای گذاشته است که برخی از این آثار نیز به فارسی ترجمه و منتشر شده‌اند و از جمله آنها می‌توان به «اخلاق و اقتصاد» و «برابری و آزادی» و «کیفیت زندگی» با ترجمه حسن فشارکی و نیز «اندیشه عدالت» با ترجمه هرمز همایون‌پور و وحید محمودی اشاره کرد. به‌تازگی یکی دیگر از مهم‌ترین آثار سن با ترجمه علیرضا بهشتی و وحید محمودی به همت نشر نثری منتشر شده است: «عقلانیت و آزادی». کتاب حاضر یکی از شناخته‌شده‌ترین آثار در حوزه فلسفه و علوم اجتماعی است. این کتاب نخستین مجلد از دو جلد مقاله‌های مربوط به «عقلانیت، آزادی و عدالت» است. در این جلد بیشتر به زمینه‌های بنیادی عقلانیت و آزادی (ازجمله دالالت‌های آنها بر انتخاب فردی و جمعی) توجه شده و جلد بعدی، باعنوان «اندیشه عدالت»، معطوف است به دلایل عملی و مقوله عدالت. اگرچه جلد اول عمدتا به اقتصاد و نظریه انتخاب جمعی می‌پردازد و جلد دوم به فلسفه و سیاست، دو مجلد با رگه‌هایی به هم پیوند می‌خورند. سن مفاهیم عقلانیت و آزادی را در زمره زمینه‌های بنیادین فکری در اقتصاد، فلسفه و علوم اجتماعی می‌داند. به نظر او، بسیاری از مضامین محوری این حوزه‌ها به‌شدت بررسی نقادانه این مفاهیم را ضروری می‌داند؛ کاری که می‌کوشد در کتاب «عقلانیت و آزادی» دنبال کند.

سن در این کتاب با پیوند نظام‌مند عقلانیت و آزادی، نگاه متعارف به عقلانیت را به چالش کشیده و از آن عبور می‌کند. او به آزادی به‌مثابه عقلانیت اجتماعی می‌نگرد و می‌کوشد نشان دهد که بین عقلانیت و آزادی ربط وثیقی وجود دارد و بدون فهم و درک عمیق یکی دیگری را نمی‌توان فهمید. در واقع، هر یک از این دو به سا کمک می‌کنند تا دیگری را به‌صورتی کامل‌تر درک کنیم. از این‌رو، عقلانیت را در این شکل کلی مبنایی برای تفسیر بسیاری از مفاهیم پیچیده‌ای می‌داند که عقلانیت و انتخاب عقلانی نقشی مهم در آنها بازی می‌کنند. اگر سنی می‌گوید عقلانیت به آزادی وابسته است، به این خاطر نیست که بدون داشتن آزادی انتخاب تصور انتخاب عقلانی بی‌معناست بلکه به این خاطر هم هست که مفهوم عقلانیت باید ظرفیت سازگاری با چندگونگی دالایی را داشته باشد که ممکن است منطقا انگیزه انتخاب باشند. سن همچنین تأکید دارد که باید به رابطه رفاه و آزادی هم توجه کرد. در واقع باید پرسید که ایده آزادی آیا می‌تواند ملاحظاتی را دربربگیرد که رفاه را آشکارا بنیانی معتبر برای سنجش و ارزیابی اجتماعی قرار دهد یا خیر و این موضوع ستیزم بررسی دقیق میزان تجانس نسبی یا همپوشانم این دو ایده است. همچنین می‌کوشد به این سؤال پاسخ دهد که آیا ایده آزادی دامنه گسترده‌ای دارد که به نحو مؤثر تحلیل را از تمرکز صرف بر رفاه فراتر ببرد یا نه. او معتقد است مفهوم آزادی می‌تواند به چند دلیل متمایز، ما را بسیار فراتر از رفاه ببرد.

فصول کتاب حاضر موضوعاتی بسیار گوناگون را پوشش می‌دهند. ولی تمام این موضوعات به طرق گوناگون به دو محور اصلی، یعنی مقتضیات عقلانیت و اهمیت آزادی، مربوط‌اند. یکی از مقالات کتاب به‌طور مشخص بر نظریه انتخاب اجتماعی متمرکز است و بسیاری از فصول مجلد حاضر نیز به آن مربوط می‌شوند. دیدگاهی از عقلانیت که در برخی از فصول این کتاب دنبال می‌شود، عقلانیت را به‌عنوان یک قاعده مورد توجه، با آموزه‌ای ماهوی، می‌بیند. سن عقلانیت را به معنای بهره‌گرفتن از استدلال و تعقل برای فهم و سنجش مشغول و ارزش‌ها می‌داند که به استفاده از این هدف‌ها و ارزش‌ها برای انتخاب نظام‌مند برمی‌گردد. در مجموع، سن به این باور است که آزادی به عقلانیت و عقلانیت به آزادی وابسته است؛ چون بدون داشتن آزادی، انتخاب عقلانی ممکن نیست. او این دیدگاه را که عقلانیت فقط به‌دنبال حداکثر کردن نفع شخصی فرد است، رد می‌کند و می‌گوید این دیدگاه جزمی، حق عقل و عقلانیت را ادا نمی‌کند و می‌کوشد رابطه آنها را به نحوی بخواند که مفهوم آزادی و عقلانیت بتواند ما را بسیار فراتر از نفع شخصی فرد برساند.

عقلانیت آزادی

عقلانیت آزادی
آمارتیا سن
ترجمه:علیرضا بهشتی
وحید محمودی
ناشر: نی
قیمت: ۹۶۰۰۰ تومان